

# مسئله دشوار آگاهی و استدلال تصویرپذیری

مدرسه تابستانی فلسفه ذهن

محمود مروارید

پژوهشگاه دانش‌های بنیادی (IPM)

# مفاهیم مختلف آگاهی (consciousness)

- الف) آگاهی منسوب به شخص (subject consciousness)

(۱) هوشیاری (awareness)

(۲) آگاهی از (consciousness of)

(۳) خودآگاهی (self-consciousness)

- ب) آگاهی منسوب به حالت (state consciousness)

(۱) آگاهی پدیداری (phenomenal consciousness)

(۲) آگاهی دسترسی (access consciousness)

# آگاهی پدیداری (P-consciousness)

- یک حالت ذهنی پ-آگاهانه (P-conscious) است اگر و تنها اگر بودن در آن حالت ذهنی حس و حال خاص یا کیفیت پدیداری (phenomenal quality) خاصی داشته باشد.
- در صورتی یک حالت ذهنی پ-آگاهانه است که بتوان این پرسش را مطرح کرد: بودن در آن حالت چه حس و حالی دارد؟ (what is it like to be in that state?)
- به حالات پ-آگاهانه، حالات پدیداری (phenomenal states) یا تجربه هم گفته می‌شود.

• به ازای هر نمونه‌ای از حالت پدیداری، یک ویژگی پدیداری ( phenomenal property) وجود دارد، که حس و حال خاص بودن در آن حالت پدیداری را معین می‌کند. برای مثال، ویژگی درد (یا درد داشتن) یک ویژگی پدیداری است، که حس و حال بودن در حالت درد را معین می‌کند.

• ویژگی‌های پدیداری، ویژگی‌های کیفی (qualitative properties) یا کوالیا (qualia) نیز نامیده می‌شوند.

• چه حالات ذهنی ای پ-آگاهانه هستند؟

الف) احساسات (sensations)، مانند درد، خارش، قلقلک، سیری، گرسنگی و ....

ب) بسیاری از حالات ادراکی (perceptions): دیدن رنگ قرمز، استشمام بوی قهوه، چشیدن آبلیمو و ....

ج) دسته‌ای از عواطف (emotions)، مانند عصبانیت، حسادت.

• آیا دیگر گرایش‌های گزاره‌ای، به ویژه باور و خواست دارای کوالیا هستند؟ به عقیده برخی، باورهای بالفعل همراه با یک حس پذیرش ("oh yes" feeling) هستند.

## آگاهی دسترسی (A-consciousness)

- یک حالت ذهنی د-آگاهانه (A-conscious) است که در معرض به کار گرفته شدن در سیستم‌های استدلال (reasoning) و کنترل عقلانی رفتار (از جمله سیستم گزارش) باشد.
- آگاهی دسترسی یک مفهوم خوشه‌ای (cluster notion) است. ما سیستم‌های متعدد استدلالی و رفتاری داریم. اگر یک حالت ذهنی در معرض به کارگیری در تعداد کافی‌ای از این سیستم‌ها باشد، محسوب می‌شود. به همین دلیل این مفهوم دچار نوعی عدم تعیین است.
- آگاهی دسترسی یک مفهوم کارکردی است؛ اما نه آگاهی پدیداری، و نه مصادیق آن (مانند درد، و...) مفهوم کارکردی نیستند.

- بسیاری از حالات ذهنی هم پ-آگاهانه هستند و هم د-آگاهانه

# نزاع فیزیکیسم/انتی فیزیکیسم



درباره جوهر ذهنی

درباره حالات/ویژگی های ذهنی

درباره حالات/ویژگی های التفاتی

درباره حالات/ویژگی های آگاهانه



• سه آموزه فیزیکیالیستی در حوزه امور پدیداری:

- استدلال سول کریپکی

- استدلال دیوید چالمرز

- استدلال فرنک جکسون

- پیش‌زمینه استدلال کریپیکی: ایده دال ثابت (rigid designator)
- ترم  $t$  که بر شیء  $O$  دلالت می‌کند یک دال ثابت است، وقتی در همه جهان‌های ممکنه که  $O$  وجود دارد  $t$  بر  $O$  دلالت کند و در هیچ جهان ممکنه بر شیئی به جز  $O$  دلالت نکند.
- وصف‌های معین (definite descriptions) معمولاً دال ثابت نیستند، ولی نام‌های خاص دال ثابت‌اند.
- اگر در یک جمله اینهمانی صادق، یک طرف دال ثابت باشد و طرف دیگر دال غیر ثابت، آن این همانی صدق امکانی دارد. مانند «دماوند بلندترین قله ایران است»
- ولی اگر هر دو طرف دال ثابت باشند، صدق جمله ضروری است، مانند «هسپروس همان فسفروس است»
- به ازای هر دو دال ثابت ' $t_1$ ' و ' $t_2$ '، اگر  $t_1=t_2$  آنگاه ضرورتاً  $t_1=t_2$

• نام‌هایی که بر ویژگی‌های یا انواع دلالت می‌کنند نیز دال ثابت هستند، مانند «ویژگی آب بودن» (یا «نوع آب») و «ویژگی H<sub>2</sub>O بودن» (یا «نوع H<sub>2</sub>O»).

• بنابراین اینهمانی‌های صادق میان ویژگی‌های و انواع ضروری است؛ ضرورتاً آب همان H<sub>2</sub>O است

- کریپکی می خواهد نشان دهد ویژگی های پدیداری اینهمان با ویژگی های فیزیکی نیستند. مثلا، ویژگی درد داشتن (P) اینهمان با ویژگی داشتن تحریک عصبی C (C) اینهمان نیست.

- استدلال اولیه:

(۱) می توانیم تصور کنیم که  $C \neq P$ .

(۲) اگر بتوانیم تصور کنیم که S صادق است، آنگاه ممکن است S صادق باشد.

(۳) پس ممکن است که  $C \neq P$  (از ۱ و ۲).

(۴) اگر ممکن است که  $C \neq P$  آنگاه  $C \neq P$ .

(۵) پس  $C \neq P$  (از ۳ و ۴).

- مقدمه (۴) عکس نقیض جمله زیر است:

اگر  $C=P$  آنگاه ضرورتا  $C=P$ .

• تعبیر نزدیک‌تر به متن کریپکی از دو مقدمه نخست:

(۱K) به نظر می‌رسد که ممکن است  $C \neq P$ .

(۲K) اگر به نظر می‌رسد که ممکن است  $S$  آنگاه ممکن است که  $S$

• مشکل استدلال اولیه: به طریق مشابهی می‌توان استدلال کرد که هسپروس متمایز از فسفروس است و آب متمایز از  $H_2O$  است. بنابراین، مقدمه (۲) پذیرفتنی نیست:

(۲) اگر بتوانیم تصور کنیم که  $S$  صادق است، آنگاه ممکن است  $S$  صادق باشد.

• اصل تصورپذیری-امکان اصلاح شده:

اگر بتوانم تصور کنم که جمله  $S$  صادق است، آنگاه ممکن است شخصی وجود داشته باشد که از جهت شواهد کیفی همانند من باشد، به گونه‌ای که جمله  $S$  در زبان آن شخص صادق است.

(بیان نزدیک‌تر به متن کریپکی:

اگر به نظرم برسد که ممکن است جمله  $S$  صادق است، آنگاه ممکن است شخصی وجود داشته باشد که از جهت شواهد کیفی همانند من باشد، به گونه‌ای که جمله  $S$  در زبان آن شخص صادق است).

• استدلال اصلاح شده:

(۱) می‌توانم تصور کنم که  $C \neq P$ .

(۲) اگر بتوانم تصور کنم که جمله  $S$  صادق است، آنگاه ممکن است شخصی وجود داشته باشد که از جهت شواهد کیفی همانند من باشد، به گونه‌ای که جمله  $S$  در زبان آن شخص صادق است.

(۳) پس ممکن است شخصی وجود داشته باشد که از جهت شواهد کیفی همانند من باشد، به گونه‌ای که جمله « $C \neq P$ » در زبان آن شخص صادق است (از ۱ و ۲).

(۴) جهان ممکن‌مانند  $W$  وجود دارد که در آن شخصی هست ( $A$ ) که از جهت شواهد کیفی همانند است، و جمله « $C \neq P$ » در زبان  $A$  صادق است (از ۳).

(۵) اگر در  $W$ ، جمله « $C \neq P$ » در زبان  $A$  صادق است، آنگاه در  $W$  داریم  $C \neq P$  (کاربرد دوم « $C \neq P$ » در زبان من است).

(۶) پس در  $W$  داریم  $C \neq P$  (از ۴ و ۵).

(۷) پس ممکن است که  $C \neq P$  (از ۶).

(۸) اگر ممکن است که  $C \neq P$  آنگاه  $C \neq P$ .

(۹) پس  $C \neq P$  (از ۷ و ۸).

- توضیح کریپکی درباره مقدمه (۵): واژه «درد» در زبان من و A مرجع یکسانی دارد.
- نمود (appearance) و واقعیت (reality) در درد از هم جدا نیستند، به خلاف آب، هسپروس و فسفروس.
- درباره واژه «C» چه می‌توان گفت؟ یک ایده: اگر در «C» صرفاً از واژگان فیزیک پایه استفاده شده باشد، مرجع آن در زبان من و A یکسان خواهد بود.
- نقاط ضعف استدلال کریپکی:
  - هنوز دفاع کاملی از مقدمه (۵) ارائه نشده است.
  - استدلال در فرض تمامیت این‌همانی نوعی را رد می‌کند، و نه آموزه سوپروین شدنِ تمور پدیداری بر امور فیزیکی را.



## برهان تصوری چالمرز

P: عطف همه حقایق میکروفیزیکی عالم به زبان فیزیک ایده‌آل (شامل: چگونگی توصیف ویژگی‌های میکروفیزیکی در عالم + قوانین پایه میکروفیزیکی).

Q: جمله‌ای صادق درباره یک واقعیت پدیداری، مثلاً: «دست کم یک حالت پدیداری وجود دارد» یا «درد وجود دارد».

$P \& \sim Q$  توصیف یک جهان زامبی است.

(۱)  $P \& \sim Q$  تصوری پذیر است.

(۲) اگر جمله‌ای تصوری پذیر باشد، به لحاظ متافیزیکی ممکن است.

(۳) پس  $P \& \sim Q$  به لحاظ متافیزیکی ممکن است (جهان زامبی ممکن است).

(۴) اگر  $P \& \sim Q$  به لحاظ متافیزیکی ممکن باشد (جهان زامبی ممکن باشد)، آنگاه فیزیکالیسم نادرست است.

(۵) پس فیزیکالیسم نادرست است.

نکته مهم: باید مفهومی از «تصوری‌پذیری» پیدا کرد که مطابق آن (۱) و (۲) با هم صادق باشند.

منظور چالمرز عمدتا *ideal negative primary conceivability* است: تصورپذیری ایده‌آل منفی اولیه.

جمله *S* تصورپذیر است اگر و تنها اگر نتوان با تامل و استدلال ایده‌آل، *S* را به صورت پیشینی رد کرد (کذب *S* را به صورت پیشینی دانست).

مثال: «کره ماه از پنیر ساخته شده است»

«هسپروس فسفروس نیست»

«ترکیب آب  $H_2O$  نیست»

طبق این تعریف از تصورپذیری، مقدمه (۱) پذیرفتنی است. (به دلیل مثال مری).

(۱)  $P \& \sim Q$  تصورپذیر است.

- مطابق تعریف بالا از تصویرپذیری، مقدمه (۲) دچار مثال‌های نقض واضحی است.  
(۲) اگر جمله‌ای تصویرپذیر باشد، به لحاظ متافیزیکی ممکن است.

• ضروری‌های پیشینی کریپکی:

«هسپروس فسفروس است»

«آب H<sub>2</sub>O است»

«ارسطو انسان است»

- نقیض این جملات، تصویرپذیر است، اما به لحاظ متافیزیکی ممکن نیست.  
فیزیکالیست هم می‌تواند ادعا کند  $P \& \sim Q$  تصویرپذیر است، اما به لحاظ متافیزیکی ممکن نیست.

# ایده اصلی پاسخ چالمرز

- جمله «هسپروس فسفروس نیست»، تصوری پذیر است، و در عین حال ناممکن است (هیچ جهان ممکن نیست که جمله نسبت به آن صادق باشد). بنابراین مقدمه (۲) نادرست است. اما می‌توان جایگزینی برای آن یافت.

- تصوری پذیر بودن این جمله، ما را یک امکان متافیزیکی (به یک جهان ممکن) رهنمون می‌شود.

نحوه بازنمایی «هسپروس»: شیئی طالع در شب.

نحوه بازنمایی «فسفروس»: شیئی طالع در صبح.

جهان ممکن هست (مانند W) که در آن شیئی طالع در شب متمایز است از شیئی طالع در صبح. با این حال، جمله «هسپروس فسفروس نیست» توصیف درست از آن جهان نیست.

• جمله «آب H<sub>2</sub>O نیست» تصور پذیر است. و تصورپذیری آن ما را به یک جهان ممکن رهنمون می‌شود.

نحوه بازنمایی واژه «آب»: مایع بی رنگ بی بو بی مزه...

نحوه بازنمایی واژه «H<sub>2</sub>O»: ماده متشکل از مولکول‌هایی با دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن.

جهان ممکن هست (مانند W) که در آن مایع بی رنگ بی بو بی مزه و...، متشکل از مولکول‌هایی با دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن.

با این حال، جمله «آب H<sub>2</sub>O نیست» توصیف درست از جهان ممکن W نیست.

• جایگزین تقریبی برای مقدمه (۲): اگر جمله‌ای تصورپذیر باشد، تصورپذیر بودن آن ما را به یک جهان ممکن متافیزیکی راهنمایی می‌کند، که ارتباط نزدیکی با S دارد، ولی لزوماً اینگونه نیست که S در آن جهان ممکن صادق باشد.

# طرحی بسیار اجمالی و نادقیق از سمتیک دوبعدی گرایانه

- معنای هر عبارت، دارای دو بعد یا دو جنبه است:
- الف) تابع-مفهوم اولیه (primary intension): آن جنبه‌ای از معنا که ارتباط نزدیکی با نحوه بازنمایی یا همان سنس دارد.
- ب) تابع-مفهوم ثانویه (secondary intension): آن جنبه‌ای از معنا که ارتباط نزدیکی با مرجع (referent) دارد.
- مثال: اینتنشن اولیه «هسپروس» ویژگی طلوع در شب است، و اینتنشن ثانویه سیاره زهره است.
- هر جمله نیز با دو اینتنشن ارتباط دارد، و برای ارزیابی یک جمله نسبت به جهان‌های ممکن مختلف باید مشخص کنیم کدام یک مد نظر است.

• ایتتنشن ثانویه جمله «هسپروس فسفروس نیست» در همه جهان‌های ممکن کاذب است.

• ایتتنشن اولیه جمله «هسپروس فسفروس نیست» در برخی از جهان‌های ممکن صادق است؛ جهان‌های ممکن که شیء طالع در شب متمایز از شیء طالع در صبح است. گرچه این جهان‌ها با جمله «هسپروس فسفروس نیست» توصیف نمی‌شوند.

- ایتنشن ثانویه جمله «آب H<sub>2</sub>O نیست» در همه جهان‌های ممکن کاذب است.
- ایتنشن اولیه جمله «آب H<sub>2</sub>O نیست» در برخی از جهان‌های ممکن صادق است؛ جهان‌های ممکن که مایع بی رنگ بی بوی بی طعم دارای ترکیب دو هیدروژن و یک اکسیژن نیست (جهان XYZ). ولی جمله «آب H<sub>2</sub>O نیست» توصیف درستی از این جهان‌ها نیست. توصیف درست این است: «شبه آب H<sub>2</sub>O نیست».
- نکته مهم: اگر ایتنشن اولیه S در W صادق باشد، لزوماً اینگونه نیست که جمله S توصیف درستی از W باشد. برای توصیف درست W باشد جمله‌ای را به کار ببریم که ایتنشن ثانویه آن در W صادق باشد.



- جمله  $S$  ممکن اولیه است اگر و تنها اگر ایتنشن اولیه آن دست کم در برخی از جهان‌های ممکن صادق باشد.
- جمله  $S$  ضروری اولیه است اگر و تنها اگر ایتنشن اولیه آن در همه جهان‌های ممکن صادق باشد.
- جمله  $S$  ممکن ثانویه است اگر و تنها اگر ایتنشن ثانویه آن دست کم در برخی از جهان‌های ممکن صادق باشد.
- جمله  $S$  ضروری ثانویه است اگر و تنها اگر ایتنشن ثانویه آن در همه جهان‌های ممکن صادق باشد.
- «امکان» و «ضرورت» به معنای متداول آن همان امکان و ضرورت ثانویه است.
- (CP) اگر جمله  $S$  تصوری پذیر باشد (نتوان آن را به صورت پیشینی رد کرد) آنگاه ممکن اولیه است (ایتنشن اولیه آن در یک جهان ممکن متافیزیکی صادق است).

(۱)  $P \& \sim Q$  تصورپذیر است.

\* (۲) اگر جمله‌ای تصورپذیر باشد، آنگاه ممکن اولیه است (اینتنشن اولیه آن در یک جهان ممکن متافیزیکی صادق است). (CP)

\* (۳) پس  $P \& \sim Q$  ممکن اولیه است (اینتنشن اولیه آن در یک جهان ممکن متافیزیکی صادق است).

\* (۴) اگر  $P \& \sim Q$  ممکن اولیه باشد (اینتنشن اولیه آن در یک جهان ممکن متافیزیکی صادق باشد) آنگاه فیزیکیالیسم نادرست است.

(۵) پس فیزیکیالیسم نادرست است.

مشکل استدلال در مقدمه \* (۴) آن است.

(۴) اگر  $P \& \sim Q$  به لحاظ متافیزیکی ممکن ثانویه باشد آنگاه فیزیکالیسم نادرست است.

مقدم (۴) به این معنا است: جهان ممکنی مانند  $W$  هست که اینتنشن ثانویه  $P \& \sim Q$  در آن صادق است. یعنی،  $P \& \sim Q$  (تقریبا: زامبی‌ها وجود دارند) توصیف درستی از آن جهان است، و این به معنای کذب فیزیکالیسم است.

• اما چنین مطلبی را درباره  $(۴)^*$  نمی‌توان گفت.

$(۴)^*$  اگر  $P \& \sim Q$  ممکن اولیه باشد (اینتنشن اولیه آن در یک جهان ممکن متافیزیکی صادق باشد) آنگاه فیزیکالیسم نادرست است.

مقدم  $(۴)^*$  به این معنا است: جهان ممکنی مانند  $W$  هست که اینتنشن اولیه  $P \& \sim Q$  در آن صادق است. اما صرف این مطلب مستلزم آن نیست که  $P \& \sim Q$  (زامبی‌ها وجود دارند) توصیف درستی از آن جهان باشد.

فیزیکالیست می‌تواند ادعا کند: توصیف درست  $W$  این است: شبه جرم و شبه بار و شبه میدان مغناطیسی و... وجود دارند، درد وجود ندارد. و این برای رد فیزیکالیسم کافی نیست.

(۱)  $P \& \sim Q$  تصوری پذیر است.

\* (۲) اگر جمله‌ای تصوری پذیر باشد، آنگاه ممکن اولیه است (اینتنشن اولیه آن در یک جهان ممکن متافیزیکی صادق است). (CP)

\* (۳) پس  $P \& \sim Q$  ممکن اولیه است (اینتنشن اولیه آن در یک جهان ممکن متافیزیکی صادق است).

\*\* (۴) اگر  $P \& \sim Q$  ممکن اولیه باشد (اینتنشن اولیه آن در یک جهان ممکن متافیزیکی صادق باشد) آنگاه ممکن ثانویه است (اینتنشن ثانویه آن در یک جهان ممکن متافیزیکی صادق است).

(۴) اگر  $P \& \sim Q$  ممکن ثانویه باشد آنگاه فیزیکیالیسم نادرست است.

(۵) پس فیزیکیالیسم نادرست است.

چگونه می‌توان از \*\* (۴) دفاع کرد؟ در صورتی که اینتنشن اولیه و ثانویه  $P \& \sim Q$  یکسان باشد. به دیگر سخن، در صورتی که واژگان به کار رفته در  $P \& \sim Q$  به گونه‌ای باشند که نحوه بازنمایی و مرجع آنها یکسان باشد.

(۱)  $P \& \sim Q$  تصورپذیر است.

(۲)\* اگر جمله‌ای تصورپذیر باشد، آنگاه ممکن اولیه است. (CP)

(۳)\* پس  $P \& \sim Q$  ممکن اولیه است.

(۴)\*\* اگر  $P \& \sim Q$  ممکن اولیه باشد آنگاه یا  $P \& \sim Q$  ممکن ثانویه است یا

یگانه‌انگاری راسلی درست است.

(۴) اگر  $P \& \sim Q$  ممکن ثانویه باشد آنگاه فیزیکیالیسم نادرست است.

(۵) پس فیزیکیالیسم نادرست است یا یگانه‌انگاری راسلی درست است.